

محمد جواد رضایی، خنداننده محبوب در گفت وگو با «فرهیختگان»:

دوست دارم برای مدافعان حرم استندآپ اجرا کنم



عکاس: وحید سرابی /فرهیختگان

صاف و ساده است، درست مثل لهجه اش، مثل روستایی بودنش؛ با همان لهجه محلاتی و زبان طنز صحبت می کند. گاهی در وسط مصاحبه فکر می کنیم در حال اجرای استندآپ است. محمد جواد رضایی یک روز قبل از عید غدیر حدود سه ساعتی در روزنامه میهمان مان شد. آندر خوب و صمیمی صحبت می کرد که اصلا گذر زمان را متوجه نشدیم. هر چند دقیقه لابه لای صحبت هایش می گفت، خدا خواسته که به اینجا برسیم؛ خدا و شهدا. محمد جواد رضایی یکی از کسانی بود که در خنداننده شو ۹۷ اجرای استندآپ داشت و تا مراحل بالایی هم رسید؛ به بهانه حضورش در این برنامه به سراغش رفتیم و گپ و گفتی با هم داشتیم. حرف های شنیدنی و جذابش را در این مصاحبه بخوانید.



عاطفه جعفری روزنامه نگار

صامتی اجرا کردم که آخر همان اجرا آقای معجونی از من پرسیدند شما ادا در می آورید یا لهجه تان همین است که در جواب گفتم هم لهجه ام همین است هم سینه کفتری که دارم ادا نیست، اشانتیون همه را با هم دارم. اما اینکه هدف اصلی من برای آمدن به خندوانه چی بود باید بگویم که من از بچگی خنداندن آدم ها را دوست داشتم و هر چه بزرگ تر شدم بیشتر به این آرزو دلبسته تر شدم که بتوانم از یک طریقی دل مردم را شاد کنم. هم دوست داشتم بگویم آدم هایی که حزب اللهی هستند می توانند در این مسیر قرار بگیرند، نمی خواهم بگویم کسانی که حضور داشتند، ایمان شان کم بود؛ اما خب دلم می خواست راه مستقیمی را که با شهدا می رفتم در تلویزیون به گوش همه برسانم. یکی دیگر از هدف هایم این بود که من واقعا لغزش دست دارم، گفتم این جوری می توانم ثابت کنم به بقیه که اگر کسی نقص عضو کوچکی هم داشته باشد، می تواند شرکت کند و از این نقص عضو به عنوان پله ترقی استفاده کند. در همان استندآپ اولم از همین موضوع استفاده کردم و مخاطبان برنامه هم استقبال کردند. بقیه اش هم هر چیزی خدا خواهد، ادامه می دهم تا ببینم چه اتفاقی می افتد.

اینکه آنقدر برای خودت جدی بود، برای بقیه دورو بری هایت هم جدی بود؟ این سوال را از این جهت می پرسم که مثلا برای من یک پیامک می آید که در این مسابقه شرکت کن و جایزه نقدی ببر، خب طبیعتا این مساله ای نیست و آن برنده شدن هم جذاب است، اما حضور در یک شوی تلویزیونی مثل خندوانه متفاوت است و چه جذابیت و اهمیتی برای اهالی روستا و اطرافیان ت داشت که مثلا آقا محمد جواد بخواهد به این برنامه برود.

اطرافیانم برای شان مهم بود اما باور نمی کردند، خودم این باور را داشتم که احتمال ۹۰ تا ۱۰۰ درصد به این جایگاه خواهم رسید. چون خدا با من بود می دانستم به اینجا می رسم. اما با این سوال شما می خواهم بگویم یک هدف دیگرم همیشه این بود که بتوانم باعث افتخار پدر و مادرم و شهر و روستایم باشم و همین اتفاق هم فکر می کنم افتاد. همان اول که آمدم، گفتم من به خاطر شهدا آمدم و بعد هم با افتخار اعلام می کنم که بچه روستا هستم و اصالتم را حفظ می کنم و خدا را شکر توانستم باعث افتخار شان باشم. کلا از شهرستان دونفر بودیم که شرکت کردیم و فقط من توانستم به مرحله بالا برسم، الان در محلات برایم استندآپ گذاشتند و خب این به معنای پیشرفت است و اینکه در شهرستان هم این را می بینند. یک واقعیتی که وجود دارد این است که ما الان در روستای مان دو خانوار هستیم، چون آب وجود ندارد و خشک شده است از لحاظ جمعیتی دو خانوار بیشتر وجود ندارد و بقیه در خود محلات هستند و به روستا رفت و آمد می کنند. البته این را هم بگویم که کسی باورش نمی شد که محمد جواد در عرض چند ماه به این پیشرفت برسد و یک چهارم مردم ایران او را بشناسند.

الان از شهرستان به سمت تهران می آیی، مردم می شناسند؟

بله، اتفاقا چند وقت پیش مترو بودم. وسط مترو، یک دفعه یک آقای بلند شد و گفت: این همونه، خودشه! همه مردم به من خیره شدن و دوباره تکرار می کرد که آره این خود خودشه! حالا من رنگم پرید که خب بقیه اش را هم بگو، اما می تکرار می کرد و مردم هم با تعجب نگاه می کردند. الان یکی برنامه را ندیده باشد می گوید که نکند من هم جزء اختلاس گرا هستم. بعضی ها هم هستند که در خیابان به من خیره می شوند و چیزی نمی گویند اما خب از آمار هایی که تلویزیون اعلام می کند، خندوانه جزء برنامه های پر مخاطب است.

قبل از تو که با لهجه در خنداننده شو حضور داشته باشی، داشتیم کسی که با لهجه قمی شرکت کرد، اما کار تو یک جنسی است که به خودت وصل است و ادا نیست. آیا هیچ

ظاهر امر این است که خندوانه و مسابقه خنداننده شو ۲ با انتخاب برنده نهایی اش تمام شده ولی واقعیتش این است که انگار همای سعادت شهرت با این مسابقه، روی شانه های شما هم نشسته است و ابتدای یک مسیر تازه برای زندگی شما است. چه شد که تصمیم گرفتید در این مسابقه تلویزیونی پر بیننده شرکت کنید؟

من از اهالی روستای چهل زر از توابع محلات هستم و البته که افتخار می کنم به این بچه روستایی بودنم. حقیقتش دوستانم به من گفتند استعداد داری و همین اولین انگیزه من بود که فکر می کردم باید در چنین مسابقه ای شرکت کنم. شوخی که با دوستانم داشتم، حرف که می زدم، دوستانم می گفتند استعدادش را داری و ادامه بده شاید به جایی برسی؛ تا اینکه در اپلیکیشن خندوانه گفتم فیلم بفرستید، من هم یک فیلم فرستادم و خدا و کیلی هم باید بگویم اصلا خوب نبود، کیفیت نداشت. بعد از اینکه فیلم را فرستادم دیدم اصلا نمی توانم در اپلیکیشن خندوانه آن را پیدا کنم، هر چه اسمم را سرچ می کردم فیلم را پیدا نمی کردم. زیاد برایم مهم نبود؛ البته مهم بود ولی چه می شد کرد و توکل به خدا کردم. اینها گذشت تا اینکه یک شب که شب شهادت حضرت زهرا(س) بود، به مسجد رفتم و بعد از برگشت از مسجد، یک حسی به من گفت دوباره اسمت را سرچ کن شاید اسمت بود. این کار را انجام دادم و فیلم بالا آمد. سریع به دوستان و فامیل زنگ زدم و گفتم که به فیلم رای دهند که بالا بیاید. در عرض یک هفته امتیازم به ۶۶ رسید. بعد از شبی که امتیازم به ۶۶ رسید، شب خوابیدم صبح بیدار شدم، دیدم دوباره رسیدم به امتیاز ۱۵۰. دوباره شب رفتم مسجد. بچه ها پرسیدند چرا ناراحتی؟ گفتم این اتفاق برای امتیاز افتاد. آنها هم گفتند برای چی غصه می خوری؟ راه افتادیم با موتور در شهرمان. همه فامیل و دوست و آشنا را ی دادند. دوباره از امتیاز ۱۵۰ برگشتیم به ۶۷. آن شب؛ شب کار بودم.

چه کاری انجام می دهی؟

یک شرکت تولید پارچه است که روکش صندلی پراید و اینها را تولید می کند. رفتم سرکار دیدم همان ۶۷ ماندم. ۱۱۰ نفر قرار بود انتخاب شوند. دوباره گفتند یک فیلم دیگر بگیرید و بفرستید. فیلم دوم را که می خواستم بگیرم و به علت اینکه آن هفته شب کار بودم واقعا نت داشتم که درست فیلم بگیرم و دوباره یک فیلم بی کیفیت دیگر گرفتم و همان داستان دوباره تکرار شد. البته از فیلم اول بهتر شد اما خب آنچنان مورد پسند نبود. فیلم را فرستادم و در فیلم دومی، بین ۱۱۰ نفر انتخاب نشدم و گفتم دیگر حذف شدم؛ از ۷ تا ۲ صبح هم خوابم نبرد.

یک هفته از آن موضوع گذشت و یکی از دوستانم زنگ زد و گفت بیای می خواهم چند پرچم برای گلزار شهدا نصب کنیم. این قضیه شهدا که عنوان کردم، همین جوری نیست ها! خیلی برایم پیش آمده که همین شهدا در خیلی از کارها به من کمک کردند تا حدی که باید یک کتاب برایش بنویسم. اینکه همیشه هم به من می گویند بیا پرچم ها را بزن به خاطر این است که من خیلی شر هستم. همین طوری که ساکت هستم، اما در روستا به قول معروف از دیوار راست بالا می روم. من اگر این خاطراتم را بخوام بنویسم خودش یک کتاب می شود، در کل با داعای مادرم و همین شهدا زنهام. بالاخره این را بگویم که دوستانم هر جامی خواهم پرچمی بزنند به من می گویند که بروم و با افتخار می روم. آن روز رفتم و پرچم را روی گنبد زدم و برگشتم خانه. نیم ساعت از این موضوع گذشته بود که تلفنم زنگ خورد و کسی که پشت خط بود، گفت: آقای ضیائی هستم. منم حوصله نداشتم و رفتم خب باش. بعد گفت از خندوانه تماس می گیرم. این را که گفت عذرخواهی کردم و گفت شما جزء ۱۵۰ نفر هستی و بالا آمیدی. پیش خودم گفتم حتما دوستان دارند اذیت می کنند چون قرار بود ۱۱۰ نفر بالا بیایند. اما خب درست بود و من رسیدم به هر آنچه که می خواستم. این راه هم باید بگویم کلا در زندگی ام شانس دارم.

مثلا یک موضوعی را برای تان بگویم. من کلا گوشی خیلی دوست دارم. گوشی «سیکس اس» بالاترین گوشی ای بود که در آن زمان آمده بود. خیلی دوست داشتم این گوشی را داشته باشم. تازه هم از خدمت برگشته بودم و خب معلوم است پولی نداشتم که بخوام این گوشی را بخرم. پیامکی به گوشی ام رسید که در این قرعه کشی ها شرکت کنید و گوشی سیکس ببرید. من هم پیامک دارم. هفته بعدش زنگ زدند که گوشی را برنده شدید. جالب این بود که سسیم کارتم دانش آموزی بود و با کلی دردسر سند زدیم و دوباره همان اتفاق برایم افتاد؛ رفتم برای گلزار شهدا پرچم بزنم، بالا که بودم آمدم انبردست را از جیبم درآوریم که گوشی ام از جیبم افتاد و هفته بعدش پیغام داشتم که به اداره پست برو و بسته موبایلت را تحویل بگیر. این طوری بود گوشی ای که می خواستم به دستم رسید. جالب اینکه گوشی دستم ۲ میلیون و ۲۰۰ هزار تومان بود و با موتور ۵۰۰ هزار تومانی چرخ می زدم، گفتم که اینها به هم نمی آیند برای همین تصمیم گرفتم گوشی را بفروشم.

خب برگردیم به «خندوانه» و «خنداننده شو». بالاخره محمد جواد رضایی جزء ۱۵۰ نفر بالا آمد و بعدش چه اتفاق هایی افتاد؟

بله، جزء ۱۵۰ نفر بالا و به تهران آمدم. دوزوز قبل از اینکه بیایم گوشی ام بسوخت. مادرم هم گوشی اش گم شد و اصلا همان استندآپی که در مورد «شوم» بودن داشتم به همین چیزها هم برمی گشت. قرار بود ۲۴ نفر را انتخاب کنند. من متمم را در همان اتوبوس که می آمدم با یکی از دوستانم به اسم فرهاد فرهادی نوشتم.

صبح همان متن را جلوی آقای معجونی و سروش صحت و خانم

الان چه کاری انجام می دهی؟ به خاطر خندوانه و اینکه تهران بوم کارم را از دست دادم و حالا به دنبال این هستم که در تهران ساکن شوم و البته قبیش می خواهم با آقای جوان مشورت کنم و نظرش را بپرسم که به شهرستان برگردم و کار استندآپ را همان جا ادامه دهم یا اینکه تهران بهمانم؟ چون علاقه زیادی به استندآپ دارم.

آقای جوان از بچه های خنداننده شو که تا اینجا مطرح شدند هم حمایت می کنی؟

بله همیشه حامی ما بودند. آقای جوان خیلی حمایت کردند. اولین باری که از شهرستان به تهران آمدم، به خاطر حضور در روستا، از این شلوغی تهران بدم می آمد، دو سه روز اول آنقدر فشار روی من زیاد بود که می خواستم برگردم اما آقای جوان مثل یک پدر حمایت کردند، فکر نمی کنم به این راحتی ها هم بتوانم زحمات ایشان را جبران کنم. شب ها با وجود خستگی تا دو سه نصف شب با ما کار می کردند و مثلا به یک باره می گفت این متن خوب نیست، نمی گفت که من حالا خسته ام، بگم این متن خوب است، خیلی سفت و محکم می گفت متن خوب نیست، من سه تا از متن هایم در شب قبل از اجرایم بسته شد.

اینکه می گویند خندوانه بعد از اینکه شما اجراهای تان تمام شد از شما پول می گیرد، درست است؟

نه اصلا چنین چیزی نبود، سال گذشته اطلاع ندارم که برای بچه ها خوابگاه گرفتند یا نه، اما امسال برای ما خوابگاه گرفتند. ما در این برنامه دیده شدیم، الان خیلی از بچه ها پیشنهاد تئاتر و بازی دارند. پیشنهاد استندآپ ازشرهای مختلف به خود بسته شده است. شما فکر کنید یک ساختمان ۱۰ طبقه باشد، اگر ما می خواستیم بالا برویم، الان با خندوانه، ۵ طبقه را بالا رفتیم، آن هم فقط با دو ماه، اگر می خواستیم خودمان این کار را بدون رسانه ملی انجام دهیم حتما سه یا چهار سال این دیده شدن طول می کشید.

تحصیلات ت تاجه مقطعی است؟

دیپلم ردی هستم، دیپلم تراشکاری دارم، اما اگر بخوام در هنر و استندآپ بهمانم حتما درسم را ادامه می دهم، هنر را واقعا علاقه دارم باید با آقای جوان صحبت کنم و برای ادامه کارم از او مشورت بگیرم.

حالا که برنامه تمام شده، حاشیه ای هم داشتید؟ مثلا یکی از بچه های سال گذشته می گفت نویسنده ها به چند نفر از بچه ها توجه داشتند و با بقیه کاری نداشتند؟ برای من حاشیه ای نبود، اما من چنین چیزی را ندیدم. نویسنده ها برای همه زمان می گذارند و تلاش می کنند، یک سری از بچه ها خودشان ذاتا نویسنده بودند، مثل ابوطالب حسینی و امیرحسین قیاسی، متن را می نوشتند و زمان کمتری را برای نویسنده ها می گذاشتند تا کسی مثل من که مطالعه کمتری داشته است، باید مدتش چارچوب پیدا کند، نویسنده های خندوانه واقعا زحمت کشیدند.

یک سری مسائل مختص خود روستا است، یک فضای اجتماعی که در روستا است متفاوت از فضای شهر است، چرا با آنها شوخی نمی کردی؟ چرا اتفاقا خیلی دوست داشتم، و سعی ام را کردم، برای همین گفتم روستایی هستم، اما اگر جلوتر می رفتم حتما مشکلات روستا یا یک بچه شهرستان را هم می گفتم.

حالا که فرصت و آتن تلویزیون در اختیار نیست، فکر نمی کنی باید بیشتر در فضای مجازی یا مثلا اینستاگرام، حضور داشته باشی و آنجا استندآپ اجرا کنی؟

من فضای مجازی را خیلی دوست ندارم، چون به نظرم محیط سالمی ندارد، قصدم در فضای مجازی این است که خنده حلال به مردم ایران بدهم، الان ۸۰ هزار فالوور دارم، می شود نقد کرد، حرف زد اما حلال. به نظرم می شود در فضای مجازی جوری فعالیت کرد که هر کسی دید، آqrین بگوید.

برگردیم به سال گذشته همین موقع، محمد جواد برای آینده اش آن موقع چه برنامه ای داشت؟

من واقعیتش قبل از اینکه بیایم اینجا دوستانم می گفتند که در تئاتر موافق خواهی بود، در محلات هم تئاتر داشتم اما من شرکت نکرده بودم، کارم از مسجد شروع شد با تئاتری که بازی کردم، البته استندآپ بود که بین پنج نفر، اول شدم. خداروشکر می کنم که الان اینجا هستم، اگر ربا هم نباشد باید بگویم که هر وقت روی صحنه رفتم با قرآن رفتم و با وضو همین روش را ادامه می دهم، باید این را هم بگویم که سال گذشته فکر نمی کردم امسال چنین جایگاهی داشته باشم. استندآپ را خیلی دوست داشتم، اینکه ۲۰ میلیون بنشینند و کارم را تماشا کنند. اصلا سال گذشته فکر نمی کردم در این جایگاه باشم. اما کلا در زندگی ام کارهای نشدنی زیاد داشتم، در آن شرکت تولید پارچه که کار می کردم، شما فکر کنید باید یک نخ را از سوزن رد کنم آن هم با این لغزش دستم. اما مهم ترین چیزی که در خودم می بینم همین تلاش و امید نشدن است. یک خواهش هم از مسئولان دارم، اینکه از ما بچه هایی که با این همه استعداد وارد این کار شدیم و می خواهیم دل مردم را شاد کنیم، حمایت کنند، بچه های روستا، استعدادهای زیادی دارند و اگر حمایت شوند کارهای زیادی می توانند انجام دهند.

زیر سوال ببریم، به نظرم استندآپ شوخی با خود است، من در سه استندآپم، با خودم شوخی کردم، اولی سینه کفتری، لغزش دست و شوم بودن خودم که همین شوم بودن هم بعد از اجرایم اتفاق افتاد که گفتم چه استودیوی خوبی، قشنگی؛ خواننده که بعد از من می خواست اجرا کند، برق رفت و تا ۴ ساعت برق نبود و همه می گفتند واقعا این پسر «شوم» است. اما در کل استندآپ باید جوری باشد که شخصیت کسی زیر سوال نرود و توهین هم نباشد، به نظرم توهین کردن به یک شخصیتی برای خنداندن اصلا خوب نیست.

یک چیزی که در انتهای اجرای آخر اشاره کردی، بحث شهدا بود، معمولا در فضاهای این مدلی همه پرهیز می کنند از اینکه اسم شهدا را بیاورند، بخشی از این پرهیز می کنند بر می گرد به اینکه فکر می کنند یک جور شسواف است بار یا کاری، بخشی هم از این می ترسند که نکند حرمت شهیدان از بین برود. تو این ترس را نداشتی و چه چیزی باعث شد که در انتهای استندآپ خودت از شهدای مدافع حرم یاد کنی؟

نه اصلا برایم این مساله مهم نبود، چون همان شهدایی که من را تا این مرحله آوردند، بعد از این هم کمک می کنند، چه شهدای مدافع حرم و چه شهدای دفاع مقدس. اگر آنها نبودند الان ما آنقدر راحت کار انجام نمی دادیم، اگر مدافعان حرم نبودند، داعش الان بعد از سوره به ایران آمده بود. به نظرم کار من، هیچ هم عجیب نبود؛ حتی خودم بزرگ ترین آرزوی زندگی ام، شهادت است. یک آرزوی دیگر هم دارم اینکه اگر بشود برای مدافعان حرم در مناطق جنگی مثل سوریه استندآپ اجرا کنم. شنیدم که می شود این کار را انجام داد، الان فعلا درگیر این هستم که چطور می توانم به سوریه بروم، هم استندآپ داشته باشم هم اگر بشود همان جا بمانم.

چرا فکر می کنی باید این کار را انجام بدهی؟ چون واقعا به این مساله اعتقاد دارم و مطمئتم که باید این کار را انجام بدهم.

فکر می کنی برای مدافعان حرم هم جالب باشد یا اینکه بخواهی بین خانواده شهدا، استندآپ اجرا کنی، آنها استقبال کنند؟

آقا فقه بنظرم این استقبال وجود دارد، اگر استندآپ آن چارچوب لازم را داشته باشد، مردم دوست دارند؛ بازخورد هایی که من از مردم گرفتم، خیلی راضی بودند، یک آقای ای را در ترمینال جنوب دیدم که مذهبی بودند و از خانواده شهدا، خیلی هم تعریف کردند و گفتند از استندآپم بسیار خوش شان آمده است، به نظرم کوچک ترین وظیفه ای که ما داریم این است که همیشه یاد شهدا باشیم. خنداندن مدافعان حرم یا حتی آوردن خنده بر لبان خانواده شهدا و فرزندان شان، باعث افتخار من است.

این چارچوب هایی که برای استندآپ می گویی چه چیزهایی است؟

همین که به شخصیت کسی توهین نشود، توهین به ارگان و قومیت ها نشود، ما مردم شوخ طبعی هستیم و شوخی را دوست داریم اما نه شوخی که به کسی توهین کند یا اینکه مثلا استندآپ کنیم و استندآپ را کاملا سیاسی کنیم و سیاست به طور کامل وارد کارمان شود. به نظرم این دیگر اسمش استندآپ نیست، شما در حال نقد کردن هستی به جای اینکه استندآپ انجام بدهی، استندآپ با نقد متفاوت است، ممکن است شما شوخی ای داشته باشی یا شرایط اقتصادی و مثلا آقا زاده ها، این اصلا اشکالی ندارد اما اینکه کلا بریزند در کار سیاست، این اصلا درست نیست و خودم هیچ وقت این کار را انجام نمی دهم.